

نقش مردم در حکومت از دید نهج البلاغه

نویسنده: حجة الاسلام محمد صدقی

چکیده:

دولت عالیتزین نهاد سیاسی است که اقتدارات ملی را در دست دارد و حاکمیت آن کلیه نهادهای حاکم جامعه را در بر می گیرد، چنین قدرت برای حکومت وقتی منطقی و مقبول است که بر پایه قانونی استوار باشد که از منبع پذیرفته شده ای نشأت گرفته و مشروعیت آن ملاک مقبولی داشته باشد.

در رژیمهای مردمی آراء عمومی منبع قدرت حکومت و به تعبیر دیگر دموکراسی ملاک مشروعیت آن شناخته شده است، در مورد حکومت اسلامی (۱) نیز این سؤال مطرح است که منبع قدرت حکومت و ملاک مشروعیت آن کدام است؟ آیا در مشروعیت آن مردم نقش دارند یا نه؟ این مقاله برای رسیدن به پاسخ سؤال مطرح شده مسائل زیر را از دیدگاه نهج البلاغه مورد بررسی قرار داده است:

۱- لزوم حکومت از این دیدگاه ۲- مردم از منظر حکومت ۳- حکمرانان خزانه دار و امین مردم اند ۴- شرایط حاکم اسلامی ۵- نقش مردم در گزینش حاکم.

با بررسی مسائل یاد شده معلوم می شود که وجود حکومت در جامعه از دیدگاه نهج البلاغه یک ضرورت است و بدون آن هیچگونه تعالی امکان پذیر نیست، پس حکومت از این دیدگاه یک وسیله است و ارزش آن تنها در صورتی است که وسیله اجراء عدالت و احقاق حقوق مردم باشد، بنابراین حاکم باید شرایط خاصی را داشته باشد و بدون آنها نمی تواند به عنوان حاکم اسلامی امور را بدست گیرد و بدون آن شرایط حکومت هیچ فردی مشروع نخواهد بود.

در تعیین و گزینش فردی که شرایط حکومت را به بهترین شکل دارا باشد راه مورد پذیرش و معقول جز انتخاب مردم نمی باشد و در اینجا است که مردم نقش اصلی را بازی می کنند یعنی از میان افرادی که دارای این شرایط هستند فردی را با رای و بیعت خود گزینش می کنند و بدین وسیله حکومت مشروعیت لازم را بدست می آورد.

مطالعه تاریخ نشان می دهد که انسان به جهت زندگی اجتماعی ناگزیر از آن است که نیازهای خود را از طریق یک نظام اجتماعی و همکاری و تعاون در آن نظام بدست آورد. از سوی دیگر تعارض و تراحم خواسته های بشری و روح استخدام او نیاز به قوانین اجتماعی را تشدید می کند. طبیعی است وجود قانون به تنهایی در تامین این هدف کافی نیست بلکه نیاز به قدرت اجرایی دارد که حکومت غیر از این نمی باشد.

ارتقاء بشر در مسائل فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی این نیاز را برطرف نمی سازد بلکه به جهت رشد و توسعه قلمروهای زندگی بشر این نیاز شدیدتر احساس می شود، لذا ضرورت تشکیل حکومت برای ایجاد نظم و عدالت و تعالی زندگی بشر عقلا از قضایایی است که تصور دقیق آن ما را از توسل به استدلال بی نیاز می کند. این ضرورت در منطق نهج البلاغه با تعبیری که در زیر برخی از آنها را از نظر می گذرانیم آمده است:

الف - لزوم نظم در جامعه:

امام علی (ع) در لزوم حکومت و ضرورت وجود آن فرمود:

«مردم ناگزیر از امیر و حاکم اند یا نیکوکار و یا بدکار، تا در سایه حکومت وی مؤمن به کار خویش پردازد و کافر نیز از مواهب زندگی بهره مند گردد و مردم زندگی خویش را در آن حکومت بسر برند و به وسیله وی اموال بیت المال جمع آوری شود و به کمک وی با دشمنان مبارزه گردد، جاده ها امن و امان شده و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته شود و نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان باشند.» (۲)

امام علی (ع) این مطالب را در برابر خوارج فرمود که آنان در آغاز امر مدعی بودند با وجود قرآن از حکومت بی نیازیم و با شعار «لا حکم الا لله» که از قرآن اقتباس کرده بودند اساس حکومت را نفی می کردند. امام (ع) نفی هر قانون جز قانون الهی را می پذیرد، ولی معنی آن را نفی حکومت و نامشروع بودن فرمانروایی نمی داند و در آغاز سخن صریحا می فرماید که این شعار خوارج «کلمه حق یراد بها الباطل نعم انه لا حکم الا لله ولكن هولاء يقولون لا امره الا لله!» یعنی این سخن خوارج (لا حکم الا لله) درست است و لكن مقصود آنان از این حرف آن است که جز خدا فرمانروایی نیست و این نادرست است آنان سخن حق را بر زبان می آورند و از آن معنی باطلی را منظور می دارند امام (ع) در سخن دیگر این حقیقت را چنین بیان می کند:

«وال ظلم غشوم خیر من فتنه تنوم» (۳)

فرمانروای ظالم ستمگر که بر مردم حکومت بکند از آشوب مداوم و پایدار بهتر است.

امام (ع) به نظم جامعه بسیار ارج می نهد، در وصیت خود به فرزندان قبل از هر وصیت دیگر و به محض سفارش به تقوی نظم امور را تاکید می کند:

«اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم» (۴)

شما و تمام فرزندان و فامیل و هر کسی را که کتاب من به او می رسد به پروای الهی و به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصا مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیاء نعم همه هستند، و جمهوری اسلامی ره آورد آنان و با فداکاریهای آنان تحقق پیدا کرد و بقاء آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید و خود را از مردم و آنان را از خود بدانید. وصیت نامه سیاسی الهی نظم کارهایتان وصیت می کنم.

این نشانگر آن است که جلوگیری از فتنه و هرج و مرج از دیدگاه نهج البلاغه بسیار مهم است، زیرا تمام کارها در یک جامعه منظم قابل پیاده شدن است، این هم بدیهی است که چنین نظامی بدون قدرت حاکم و وجود حکومت امکان پذیر نیست.

ب - ستم گری و ستمکشی ممنوع است:

گرچه ضرورت نفی ستم یک حکم عقلی و از مستقالات عقلی است در بیان شرع و زبان دین نیز به صورت ارشادی تبیین شده و بر آن تاکید زیاد شده است و این نیز واضح است که دفع ظلم بدون قدرت اجرایی لازم، امکان ندارد که نتیجه منطقی این سخن لزوم و وجود حکومت برای نفی ستمگری و ستم کشی است.

امام علی (ع) می فرماید: «...و ما اخذ الله من العلماء على أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها و لقيت آخرها بكاس اولها...» (۵) ...اگر نبود عهدهی که خداوند از دانشمندان گرفته است که در برابر شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند من مهار شتر خلافت و حکومت را رها می ساختم و از آن صرفنظر می کردم.

ج - نفی تسلط و حاکمیت بیگانه بر مسلمان:

قرآن کریم سیادت مسلمانان و برتری کلمه حق را بیان داشته و خواهان عملی شدن آنهاست (۶) و بسیار روشن است که این دو بدون یک قدرت سیاسی که وحدت و نظم میان مسلمانان ایجاد کند، ممکن نیست، لذا امام (ع) می فرماید:

«فرض الله...الامامة نظاما للامة» (۷)

خداوند امامت - تشکیل حکومت و وجود رهبری - را برای پایداری امت لازم نمود.

حکومت برای اجرای عدالت

امام (ع) همانند هر انسان الهی و مرد ربانی حکومت و زعامت جامعه را به عنوان یک پست و مقام دنیوی که مایه فخر باشد و حس جاه طلبی بشر را اشباع کند و به عنوان هدف زندگی، سخت تحقیر می کند و آن را بسیار بی ارزش می شمارد، آن را مانند دیگر مظاهر مادی دنیا از استخوان خوکی که در دست انسان خوره ای باشد بی مقدارتر می شمارد، اما همین حکومت و زعامت را در مسیر اصلی و واقعیش یعنی به عنوان وسیله ای برای پیاده کردن عدالت و احقاق حق و خدمت به جامعه فوق العاده مهم می شمارد و مانع دست یافتن حریف و رقیب فرصت طلب می گردد و از شمشیر زدن برای حفظ و نگهداریش از دستبرد چپاولگران دریغ نمی ورزد.

ابن عباس در زمان خلافت علی (ع) بر آن حضرت وارد شد در حالی که امام (ع) با دست خودش کفش کهنه خویش را پینه می زد از ابن عباس پرسید قیمت این کفش چقدر است؟ ابن عباس گفت ارزشی ندارد، امام فرمود ارزش همین لنگه کفش کهنه در نظر من از حکومت و امارت بر شما بیشتر است جز اینکه بوسیله آن عدالت را پیاده کرده و حق را به صاحبش برسانم یا باطلی را از میان بردارم. (۸)

پس از نظر نهج البلاغه آن اصلی که می تواند تعادل جامعه را حفظ کند و همه را راضی نگهدارد و پیکره اجتماع را سالم ساخته و به روح جامعه آرامش بخشد حکومتی است که عدالت را سرلوحه خود قرار دهد، زیرا ظلم و جور قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی را که به نفع او ستمگری می شود، راضی و آرام نگهدارد تا چه رسد به ستمدیدگان و پایمال شدگان حق. در مقابل، عدالت بزرگ راهی است عمومی که همه را می تواند در خود بگنجاند. و بدون مشکلی عبور دهد اما ظلم و جور کوره راهی است که حتی فرد ستمگر را به مقصد نمی رساند.

همانطور که در تاریخ آمده است خلیفه سوم بخش عظیمی از اموال عمومی مسلمانان را در دوره خلافت خود تیول خویشاوندان و نزدیکانش قرار داد اما همینکه علی (ع) حکومت و زمام امور را بعد از وی به دست گرفت به عنوان یک حاکم، وظیفه خود می دانست عدالت را پیاده کند و لذا می فرماید:

«به خدا قسم، اگر با آن اموال، برای خودشان زن گرفته باشند و یا کنیزکان خریده باشند باز هم آن را به بیت المال و خزانه عمومی مسلمانان برمی گردانم زیرا: «فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق» (۹)

همانا در عدالت گنجایش و وسعت خاصی است که می تواند همه را در بر گیرد و در خود جای دهد و آن کس که بیمار است و اندامش نامناسب شده - در عدالت نمی گنجد - باید بداند که جایگاه ظلم و جور بر وی تنگتر است «امام (ع) به قدری عدالت را مهم و مراعات آن را وظیفه حاکم دانسته که کوچکترین ملاحظه کاری در مورد آن را نمی پذیرد و هرگز عدالت را فدای مصلحت نمی کند.

تبعیض و دوختن دهنها با لقمه های بزرگ همواره ابزار لازم سیاست قلمداد شده است اما بعد از خلیفه سوم مردی زمامدار و کشتی سیاست را ناخدا شده است که دشمن این ابزار است، هدفش مبارزه با این نوع سیاست بازی است. طبعاً از همان روز اول انسانهای متوقع یعنی همان مردان و رجال سیاست، رنجیده خاطر شده و در نتیجه مشغول خرابکاری شدند و درد سهرایی فراهم آوردند. دوستان به حضور امام (ع) آمدند و با نهایت خلوص تقاضا کردند که به خاطر مصلحت مهمتر در سیاست خود انعطافی پدید آورد. پیشنهاد کردند که خودت را از درد سر این افراد راحت کن و به قول سعدی «دهن سگ به لقمه دوخته به» اینها افرادی با نفوذ و برخی از اینها از معروفان صدر اول اسلام هستند و حکومت مدینه فعلاً در مقابل دشمن فریبکار و بی ایمان مثل معاویه قرار دارد که ایالت مهمی از سرزمین اسلام مثل شام را در اختیار گرفته است چه مانعی دارد که به خاطر مصلحت فعلاً موضوع مساوات و برابری در مورد بیت المال را مسکوت بگذاری؟

امام (ع) در جواب فرمود:

«اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟! والله لا اطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما لو کان المال لی لسویت بینهم فکیف و انما المال مال الله...» (۱۰)

مرا فرمان می دهید تا پیروزی را به ستم کردن به کسی که والی او هستم بجویم؟ از من می خواهید که عدالت را به پای سیاست و سیادت قربانی کنم؟! قسم به خدا تا جهان ادامه دارد و ستاره ای در آسمان پی ستاره ای برآید نخواهم پذیرفت - من و تبعیض! - اگر مال از آن من بود همگان را برابر می داشتم تا چه رسد که مال از آن خدا باشد...» امام (ع) چگونه می توانست چنین پیشنهادی را بپذیرد در حالی که برای پاسداری از عدالت حکومت را پذیرفته است. خود حضرت می فرماید:

«اگر آن اجتماع عظیم مردم نبود و اگر با وجود یاور حجت بر من تمام نمی شد و اگر خدا از دانشمندان پیمان نگرفته بود که در مقابل شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت و آرام ننشینند همانا افسار خلافت را روی دوشش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم.» (۱۱)

رابطه مردم با حکومت از دید نهج البلاغه

یکی از مسائلی که در تبیین مشروعیت حکومت راهگشایی دارد این است که حکومت به مردم و به خود با چه دیده ای نگاه می کند آیا با این چشم که آنها برده و مملوک اند و حکومت مالک و صاحب اختیار؟ یا با این چشم نگاه می کند که آنها صاحب حق اند و او خود تنها امین و وکیل و نماینده است؟ در صورت اول هر خدمتی به مردم انجام دهد از نوع تیماری است که مالک یک حیوان برای

حیوان خویش انجام می دهد و در صورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشعر بر نفی حق حاکمیت آنهاست از شرایط اولیه جلب رضایت و اطمینان آنان است.

یکی از علل گرایش به مادیگرایی در غرب نارسایی مفاهیم کلیسایی از نظر حقوق سیاسی است، اربابان کلیسا در اروپا نوعی پیوند غیر واقعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حقوق سیاسی مردم و تثبیت حکومت‌های استبدادی از طرف دیگر برقرار کردند. در نتیجه چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حق حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معینی که هیچ نوع امتیاز روشنی ندارند تلقی کنیم و یا خدا را انکار کنیم تا بتوانیم خود را صاحب حق بدانیم!

در مرحله ای که استبدادها و اختناقها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم تشنه این اندیشه بودند که حق حاکمیت از آن مردم است و کلیسا و یا طرفداران آن این فکر را عرضه کردند که مردم در زمینه حکومت فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق! همین فکر کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی برانگیزد. (۱۲) این طرز تفکر در فرهنگ غرب و شرق ریشه بسیار قدیمی دارد:

ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی می نویسد:

«فیلون - حکیم یونانی در قرن اول - نقل می کند که کالیگولا - امپراتور خونخوار روم - می گفته است همان قسمی که چوپان طبیعت بر گله های خود برتری دارد رهبران قوم جنسا بر مردم خویش تفوق دارند و از استدلال خود نتیجه می گرفته است که آنها نظیر خدایان و رعایا نظیر چهارپایان می باشند.» در قرون جدید این فکر تجدید شد و چون کلیسا رنگ مذهب و خدا گرفت احساسات بر ضد مذهب برانگیخت. در همان کتاب می نویسد:

«گرسئوس - از رجال سیاسی و تاریخ نویس هلندی در هفده میلادی - قبول ندارد که قدرت رؤسا فقط برای آسایش مردم خود ایجاد شده است و گوید بندگان برای راحتی اربابان هستند نه اربابان برای راحتی و آسایش بندگان» (۱۳)

چنانچه ملاحظه می شود در این دیدگاه ها مسئولیت در مقابل خدا موجب سلب مسئولیت در مقابل مردم فرض شده است مکلف و موظف بودن در برابر خداوند کافی دانسته شده است برای اینکه مردم هیچ حقی نداشته باشند و عدالت همان باشد که حکمران انجام می دهد و ظلم برای او مفهوم و معنی نداشته باشد.

آنچه در این دیدگاهها وجود ندارد این است که اعتقاد و ایمان به خداوند پشتوانه عدالت و حقوق مردم تلقی شود، منطق نهج البلاغه در باب حق و عدالت بر این اساس است که ایمان به خداوند نه تنها زیر بنای اندیشه عدالت و حقوق ذاتی مردم است و تنها با اصل قبول وجود خداوند است که می توان وجود حقوق ذاتی و عدالت واقعی را به عنوان دو حقیقت مستقل از فرضیه ها و قراردادهای پذیرفت، بلکه بهترین ضامن اجرای آنهاست.

امام علی (ع) در این مورد چنین می فرماید:

«خداوند برای من به موجب اینکه ولی امر و حکمران شما هستم حقی بر شما قرار داده است و برای شما نیز بر من همان اندازه حق است که از من بر شما، همانا حق وسیع تر چیزهاست که وصف آن گویند و مجال آن تنگ است برای عمل کردن و انصاف دادن - رفتن خط راست باریک، سخت است و تنگ - حق به سود کسی جریان می یابد مگر آنکه به زیان او نیز جاری گردد و حقی از دیگران بر عهده اش ثابت می شود - همینطور - حقی بر زیان کسی جاری نمی شود مگر اینکه به سود او نیز جاری می گردد.» (۱۴)

چنانچه ملاحظه می شود در این بیان همه سخن از خدا، حق و وظیفه است اما نه به این شکل که خداوند به بعضی از افراد مردم فقط حق اعطا فرموده است و آنان را تنها در برابر خود مسئول قرار داده است و برخی دیگر را از حقوق محروم کرده است و آنان را در مقابل خود و صاحبان حقوق بی حد و مرز مسئول قرار داده است و در نتیجه عدالت و ظلم میان حاکم و محکوم مفهوم نداشته باشد.

امام امیرالمؤمنین (ع) براساس اصل فوق در ادامه همان خطبه می فرماید:

«با من آن سان که با ستمگران سخن می گویند سخن نگویند، القاب پر طمطراق برایم به کار نبرید، آن ملاحظه کاریها و موافقتهای مصلحتی که در برابر مستبدان اظهار می دارند در برابر من اظهار مدارید، با من به سبک سازشکاری معاشرت نکنید، گمان مبرید که اگر به حق سخنی به من گفته شود بر من سنگین آید، عمل به حق و عدالت بر او سنگین تر است بنابراین از سخن حق یا نظر عادلانه خودداری نکنید.» (۱۵)

حاکم خزانه دار و امین مردم:

نتیجه منطقی مطالب فوق، همانطور که نهج البلاغه به صراحت اعلام می کند، این است که فرمانروا امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنان است یعنی مسئول بودن در برابر خدا مستلزم این نیست که در برابر مردم مسئول نباشد و اگر بناست از این رو - فرمانروا، مردم - یکی برای دیگری باشد این فرمانرواست که برای توده مردم محکوم است نه توده، محکوم برای فرمانروا، بلاتشبیه چوپان برای گوسفند است نه گوسفند برای چوپان، پس حکومت کردن بر مردم، ودیعه و امانت مردم در دست حاکم است.

قرآن کریم در مورد امانت بودن حکومت در دست حاکم می فرماید:

«ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها...» (۱۶)

خداوند بر شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانشان برگردانید. «مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه گوید:

«در معنای این آیه چند قول است: یکی اینکه منظور امانتهاست اعم از الهی و غیر الهی، مالی و غیر مالی.

دوم اینکه خطاب به فرمانروایان است، پروردگار عالم به فرمانروایان دستور می دهد با اداء امانت به رعایت کردن مردم قیام کنند سپس در تفسیر آیه بعد «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» می گوید چون در آیه قبل به فرمانروایان

دستور داده حق رعیت را اداء کرده وبا انصاف رفتار کنند در این آیه متقابلا از مردم خواسته است از اولوا الامر اطاعت کنند.» (۱۷)

در تفسیر شریف المیزان نیز در بحث روایی که در ذیل این آیه آمده است از تفسیر درالمنثور از امام علی (ع) چنین نقل می کند:

«حق علی الامام ان يحكم بما انزل الله و ان يؤدى الامانة فاذا فعل ذلك فحق على الناس ان يسمعوا له...

بر امام لازم است در میان مردم آن چنان حکومت کند که خداوند دستور آن را فرو فرستاده است و امانتی که خداوند بر او سپرده است ادا کند هرگاه چنین کند بر مردم لازم است که فرمان او را گوش فرا دهند و اطاعتش را فرض دانسته و دعوتش را اجابت کنند.» (۱۸)

چنانچه ملاحظه می شود قرآن کریم حاکم و سرپرست جامعه را امین و نگهبان جامعه می شناسد و حکومت را امانت دانسته که به او سپرده شده است و باید ادا نماید، برداشت ائمه و شخص امام علی (ع) نیز چنین است. امام (ع) در نامه های خود به فرمانروایان چنین می فرماید: (در نامه به فرماندار آذربایجان:)

«و ان عملک لیس لک بطعمة ولكنه فى عنقک امانة و انت مسترعى لمن فوقک...» (۱۹)

مبادا چنین پنداری که امارتی که به تو سپرده شده است شکاری است که به چنگ افتاده است، نه بلکه امانتی است که به گردنت گذاشته شده است و مافوق تو رعایت و نگهداری حقوق مردم را از تو می خواهد.» در فرمان معروف حضرت به مالک اشتر دارد که:

«و لا تقولن انى مؤتمر آمر فاطاع فان ذلك ادغال فى القلب و منهكة للدين و تقرب من الغير...» (۲۰)

مگو من اکنون بر آنان مسلط هستم از من فرمان دادن است و از آنها اطاعت کردن که این عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین و نزدیک شدن به سلب نعمت است.

در بخشنامه ای که به ماموران جمع آوری زکات می نویسد می فرماید:

«به عدل و انصاف رفتار کنید، به مردم درباره خودتان حق بدهید و در برآوردن حاجات مردم تنگ حوصلگی نکنید که شما خزانه داران مردم و نمایندگان آنها و سفیران امام هستید.» (۲۱)

پی نوشت ها:

۱- موضوع این مقاله مربوط به عصر غیبت معصوم (ع) است و هرگز نباید بحث امامت معصوم را با حکومت در عصر غیبت خلط نمود، گرچه در مورد امام معصوم نیز غیبت امامت نیز نیاز به پذیرش مردم دارد.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۴.

۳- غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ترجمه انصاری، ج ۲، حرف واو، شماره ۵۰.

۴- نهج البلاغه شهیدی نامه ۴۷، و خطبه ۱۵۸.

۵- همان، خطبه ۳.

۶- نهج البلاغه کلمات قصار، ۲۵۲، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۴۵۷، چاپ دانشگاه آخرین عبارت در حرف (فا). (

۷- همان خطبه ۳۳.

۸- لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا ۱/ ۴۱/ نساء و نیز: و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا ۴۰/ توبه.

۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۱۰- نهج البلاغه شهیدی، ص ۱۲۴، خطبه ۱۲۶.

۱۱- همان، خطبه سوم.

۱۲- سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، قم، صدرا، ص ۱۱۸.

۱۳- قرارداد اجتماعی، ۳۷ و ۳۸، به نقل سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۰- ۱۲۱.

۱۴ و ۱۵- نهج البلاغه، دکتر شهیدی و صبحی الصالح، خطبه ۲۱۶.

۱۶- قرآن کریم، سوره نساء آیه ۵۸.

۱۷- تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۳، ص ۶۴.

۱۸- تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، ج ۴، ص ۳۸۵.

۱۹ و ۲۰ و ۲۱- نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، نامه ۵، ص ۳۲۶، قسمتی از نامه مالک اشتر، نامه ۵، ص ۳۲۴.